

قزوین

مجموعه عکس عکاسان

«انقلاب اسلامی در قزوین»

به کوشش: حسن شکیبایی



ایستادگاه
و امور اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی

حضور سبز مردم قزوین در گستره سرخ انقلاب*

قزوین، شهری را که از نخستین روزهای آغاز نهضت امام خمینی در ۱۳۴۱ با خیزش عالمان دین و مردمان دینی‌پور به عنوان شهری اسلامی شناختند، با رهبر انقلاب اسلامی پیوندی دیرین بود. کوچها و گذرهايش صدهای گلهای پر صلابت او را از سالهای دور در گوش داشتند، هنگامی که برای آموختن حکمت و فلسفه از محضر علامه ذوقنون حضرت آیت الله العظمی حاج سید ابوالحسن رفیعی به قزوین آمده بود و مساجد و مدارس پر رونقش، عطر روحبخش مناجات «حاج آقا روح الله» را همچنان استشمام می کردند.

چه بسا شب های تلخ و طاقت فرسایی که با دستگیری جوانان برومندش به شب های سرد و سنگین گذر دیگر پیوست و سکوت اندوهبار آن روزگاران تاریخی با طنین گلولههایی که اعدام مهندس علی مهین دوست را به پژواک تکرار می کرد، شکست. هنوز خبر شهادت مظلومانه «حجت الاسلام و المسلمین نصرت الله انصاری» زیر شکنجههای وحشیانه ساواک در سیاهچال های رژیم سرکوبگر پهلوی دهان به دهان نقل می شد که موج دیگری از جوانان شهر به حرکت آمدند و رفتند تا سپیدی آزادی را برای شب زندگان استبداد به ارمغان آورند.

چهارم آذرماه ۱۳۵۷، همچون نیلوفران بالندهای در فضای مردابگون آن سال ها رویداد و آتش پر فروغ ایمان را در دل های امیدوار افروختند. چه بسا آنست که مومنی که با نثار پنهانی دساله و عکس امام و کتب شرعی و دیگران به یکدیگر پیوند خورد و مشت های آسمان کوب و قدرتمندی شد که دست آلوده را رو به چهره های پرفریب شان را رسوا ساخت.

بچه های خردسال و جوانان، چقدر زود با مرسم یادبود «حاج آقا مصطفی» احساس بزرگی کردند و مردانی شدند که در «مسجد آقا سیدعلی» حفرانی ناتمام «شهید گلپای» را سوگند می آید. ۹ دی ماه ۵۶ قم شنیدند. جوانمردان پخش اعلامیه و نوشتن شعار در کوچه های خاموش شهر و نویددهندگان روشنی ناگزیر فردا، «سهم فتیله سواد سیم و یزدانم هدی...»

چهل شهدای قم، بودند که در آن شب بیدار و زنجیرهای مقدس اربعین های عاشوراهای مهین مان. طنین رعدای خروش «آیت الله حاج سید عباس ابوترابی» در اربعین شهدای تبریز و فریاد «ای ناگهانی» «هادی غفاری» در چهل شهدای یزد و جهرم و اهواز که با تعطیلی ضمنی دبیرستان های شهر همراه شد و فوران شگفت آور بانگ دشمن شکن همدل دینی میانی و «گره خوردن صدها شعارهای توفنده با طنین گنگ و سنگین گلولههایی که از (m) شلیک می شد و سینه های گشوده «آیت الله باریک بین» و «پیشاپیش جوانان شهر در مقابل گلوله های دژخیمان سحر شده بود. دستگیری ها و پایداری ها، گسترش نهضت و تظاهرات روزمردان، انبوه راهپیمایان، مسوورین سرب در خیابان مولوی، گلوله ها و شهدا، گلوله ها و مجروحین، گلوله ها و گل ها، لاله ها، لاله ها، لاله ها.

اعلام حکومت نظامی در قزوین و ۱۱ شهر دیگر و ناآرامی ها و اعتراض ها و گردهمایی های پر شوری که حتی یک روز هم «قضا» نشد. شب های «الله اکبر» روزهای «مرگ بر شاه». به آتش کشیدن «کتاب فاسی» «آردوش» و افراشته شدن پرچم بیداری بر دوش همه شهادت برادران محمودیان، شعلور شدن بانگ های استعمارگر و صدای لاینقطع تیرها که همچون گلوله ها برتری نیافت. بچه های سقط شده... شکوفه های له شده در صف نفت خیلان پادگان. حضور حماسی زنان و دختران در صف نخستین راهپیمایی ها، حشایش های چماق داران رژیم به مردم پیام امیدبخش امام، مواد غذایی و نان اهدایی مردم که از شهرهای دیگر به «قزوین جنگ زده» می رسید و امنیت مفهوم برادری.

تقسیم عادلانه هر چی داشتیم یا یکدیگر. آشکها و لبخندها، غصه ها و شادی ها. بلند روزنامه در شب ها و زمزمه های امیدآفرین که سر به فریاد می زد: «سحر می شه، سحر می شه. سیاهی ها به در می شه. مخواب آروم تو یک عطفه از خدای مهربان هدر می شه...» و گریختن شاد چراغ روشن ملشین ها، رقص موج برف پلکن ها با صدای بوق ها، گلیون ها و تریلی هایی که مردم و شادی را می می کردند. سقوط جسمی طاقت و سرنگون کردن تاج بزرگ طاق نصرت قلزی سیزه میدان. شوق بازگشت امام به میهن. گل ها و کوکتل مولوتف ها. تکرار شادی رفتن شاه با آمدن امام. خبرها، خبرنامه ها، رادیوها، فجر، نمیدن فجر از شب های دهگانه و ظهر پیروزی ۲۲ بهمن. پیروزی مردم، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی.

قزوین هم تک تک این لحظات شکوهمند را نقش کشیده است. هر چند بارها سوخته، اما با همه مشکلات ساخته است و کدام گواه از سخن امام بالاتر؟ کمه «قزوین هم از شهرهایی بود که خرابی و مصیبت از اکثر جاها درش بیشتر واقع شد و شما قزوینی های محترم، هم مصیبت دیدید و هم خرابی در